

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۸، شماره ۳۷، بهار و تابستان ۹۴

عوامل مؤثر در ایجاد لحن حماسی در شعر خاقانی (علمی - پژوهشی) *

دکتر نرگس اسکویی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب *

چکیده

لحن که مهم ترین عامل فضا سازی و تأثیر گذاری بر مخاطب در شعر است، از دو منبع خلق و خوی راوی و عوامل و جزئیات ساختاری و سبکی شعر نشئت می گیرد. خاقانی روحیه ای حساس و زودرنج دارد؛ این خصلت به اضافه پای بندی به اعتقادات مذهبی و آموزه های عرفانی، چون استغنا و آزادگی، موجب بروز کنش هایی مبارزه طلبانه و حماسی در برابر بسیاری از نیروها و پدیده ها و در نتیجه، توکد حماسه های شخصی در شعر خاقانی با محوریت خود شاعر شده است که در ادبیات ما کم نظیر است. این خلق و خوی سلحشورانه، در کنار عوامل سبکی دیگر چون حرکت و پویایی در ارکان مختلف سخن، بهره مندی از موسیقی پرطنین و قوی درونی و بیرونی شعر که نقش بسیار تأثیر گذار در ایجاد لحن حماسی در شعر دارد، گزینش واژگان خاص و هماهنگ با حماسه، آفرینش صورت های خیالی متناسب با جنگاوری، اغراق و نیز تلمیحات حماسی و پهلوانی، سبب بروز لحن حماسی در بسیاری از اشعار خاقانی شده است. در این مقاله، به بررسی ساختاری و سبک شناختی عوامل فکری و عاطفی، ادبی و زیباشناختی مؤثر در پیدایش لحن حماسی در شعر خاقانی شروانی پرداخته ایم. واژه های کلیدی: خاقانی، لحن، روان شناسی شعر، حرکت، لحن حماسی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی بناب، ایران، بناب

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۳/۷/۵

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۴/۳/۳

n.oskoi@bonabiau.ac.ir

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

۱- مقدمه

در اکثر تحقیقات و پژوهش‌هایی که در باب شعر خاقانی انجام یافته است، اغلب در تبیین تشخص بیانی و تمایز سبکی خاقانی که در شعرش نمود دارد، به کلمات و صفاتی چون پرنین، پرنطنه، پرشکوه، باوقار و یا باصلابت برمی‌خوریم: «طنطنه و شکوهی را که در شعر خاقانی به وفور مشهود و محسوس است، مشکل است در آثار دیگر شاعران یافت. در شعر خاقانی، هیجان و حرکتی خاص دیده می‌شود که تأثیر آن شبیه نواهای مهیج و شورانگیزی است که از آلات طرب برمی‌خیزد و ولوله و غوغایی در شنونده برمی‌انگیزد.» (ترجانی‌زاده، ۱۳۷۸: ۶۳) این اوصاف، تعبیری احساسی از شعر شاعر پرآوازه شروان، افضل‌الدین بدیل خاقانی است که در عین قابل درک بودن برای خواننده شعر خاقانی، مبهم و رمزآلود هم هست زیرا همه این صفات، فقط بیان ادبی دریافتی ملموس و محسوس از شعر خاقانی است؛ هیتی متأثر از فضا و بافت شعر او که بلافاصله بر روح و ذهن مخاطب تأثیر می‌گذارد و او را از ادراک نیروی نهفته در این سخن به اعجاب می‌آورد زیرا موج استقلال و آزادگی که در خاقانی به گونه‌ای سرشتی با مایه‌هایی از گستاخی همراه است، شعر او را در عین غنایی بودن، آهنگی حماسی می‌بخشد.

«اگر بخواهیم برای بازنمود سخن از نگاره‌ای پندارین یاری بجویم، می‌توانیم گفت که چاه‌های خاقانی به دریایی توفنده می‌ماند؛ دریایی که دستخوش تندبادها، بر خود می‌پیچد، می‌خروشد و خیزابه‌های سهمگین و سترگ آن، دمان و رمان بر هم می‌غلتنند، هر چه را فرایش خویش می‌یابند، می‌رویند، خشم‌آگین و آشفته، سر بر صخره‌های سترگ فرو می‌کوبند تا سرانجام، فرسوده و کف‌آلود، درهم می‌شکنند، از خیزش و ریزش فرو می‌مانند» (کزازی، ۱۳۶۸: ۲۲۳)

۱-۱- بیان مسئله

در واقع، تمام طنطنه و هیمنه و خیزابه شعری خاقانی که توجه بسیاری را به خود جلب نموده است، وامدار لحن حماسی است که خاقانی در عالم شاعری برای خود برگزیده است و از طریق این لحن و فضا سازی مناسب آن است که جهان درونی خود و نحوه ارتباطش با عالم بیرونی و کائنات را برای ما ترسیم و تفسیر می‌کند.

لحن حماسی خاقانی، زاده سرشت و اعتقادات اوست و همچون زمینه‌ای است که خاقانی، سایر عناصر شعریش را با این زمینه تطبیق می‌دهد و بر مبنای آن، سخن می‌گوید؛ این لحن، شاخصه غالب و مسلط بسیاری از اشعار خاقانی است و به نوعی، مهم‌ترین ویژگی سبکی شعر او محسوب می‌شود. خاقانی از این لحن حتی در اشعار غنایی و در ساختار صحنه‌های توصیف طبیعت یا مرثیه و حتی شکوایه استفاده می‌کند که بسیار دور از حماسه می‌نماید. این لحن بویژه در مفاخرات فراوان خاقانی که در گوشه و کنار دیوانش پراکنده است و نیز در اشعاری که صبغه‌ای از عرفان و استغنا یا دارند، بسیار پررنگ‌تر و مؤکدتر است. پس می‌توان ادعا کرد که خاقانی، شاعر حماسه شخصی خودش است. این مقاله، اختصاص دارد به بررسی لحن حماسه در شعر خاقانی، از طریق تحلیل بن‌مایه‌های شخصیتی و اعتقادی و نیز تجزیه عناصر سبکی پربسامد در ساختار شعر او که سبب ورود و بروز این لحن در شعر خاقانی گشته است.

۱-۲- پیشینه و هدف تحقیق:

پیشتر، مشتاق‌مهر (۱۳۸۶) در مقاله «بازتاب عناصر حماسی در غزلیات شمس»، «مبشری (۱۳۸۷) در مقاله «جستاری در باب بازتاب عناصر حماسی در شعر سنایی» و همچنین دشتی (۱۳۸۸) در مقاله «لحن حماسی در قصاید عنصری»، به لحن، سبک و ساختار حماسی در شعر غیر حماسی توجه نموده و هریک از زاویه‌ای، به جست‌وجوی مبانی فکری و زبانی پیرامون اشکال و سبک حماسه‌سرایی در آثار این گویندگان پرداخته‌اند. در باب شعر خاقانی هم اگرچه جسته و گریخته، اشاراتی به رنگ حماسی اشعار او، بویژه در قصایدش، شده اما تحقیق جامع و منسجمی که بیانگر چگونگی استیلای این لحن و روحیه در شعر خاقانی باشد، انجام نگرفته است و این تحقیق، گام اول در این جهت محسوب می‌شود.

۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

بدون داشتن درک درستی از لحن حماسی و دلایل و نحوه پیدایش آن در سبک شخصی شعر خاقانی، دریافت بسیاری از ویژگی‌های منحصر به فرد هنری و ادبی شاعر بزرگ شروان ناممکن خواهد بود. این مسئله، ضرورت تحقیق در لحن حماسی

شعر خاقانی را آشکار می‌سازد که این مقاله آن را هدف خود قرار داده است. بنابراین، همان‌گونه که اشاره شد، هدف این تحقیق، بررسی چرایی و چگونگی پیدایی لحن حماسه در اشعار این شاعر است؛ با عنایت به این پیش‌آگاهی که این لحن در اغلب قالب‌ها و در اکثر موضوعات و مضامین شعری خاقانی مجال بروز و ظهور یافته است و همچون یک مختصه سبکی پریسامد، عامل بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای در تمایز و برجستگی زبانی و هنری شعر خاقانی شمرده می‌شود.

۲- بحث

لحن در ادبیات، عبارت از نگرش و احساس گوینده یا نویسنده نسبت به محتوای پیام ادبی است که با یاری جستن از دیگر عناصر شعر، از قبیل قالب شعر، معنی اصلی و ضمنی واژه‌ها، عبارت‌های برجسته، ساختمان جمله‌ها، وزن، هجاهای شعر، تصاویر توصیفی و صورخیال شکل می‌گیرد. پس لحن، محور اصلی سخن است که بر محتوا و ترکیب همه عناصر سخن تأثیر می‌گذارد و در همین راستا، عادت‌های گفتاری یا شیوه بیان، لحن کلی سخن را ایجاد می‌کند. در ادامه سخن، تعاریف مختلف لحن و نحوه ایجاد لحن‌های مختلف در بیان ادبی، تبیین خواهد شد.

۲-۱- تعریف لحن:

لحن، یکی از لوازم مهم در جهت انتقال مضمون شعر و نیز حس و حال شاعر است تا آنجا که می‌توان گفت لحن، تظاهر لفظی و بیانی احساس و عاطفه گوینده است. «لحن، سلوک شاعر است برای توصیف و برجسته‌نمایی موضوع و حس و حالی که توسط همه عناصر در شعر آفریده شده است.» (ارشدنژاد، ۱۳۷۷: ۶۵) رابرت اسکولز (Robert Scholes) در تعریف لحن می‌نویسد: «نحوه القای حرف‌های ناگفته از طریق زبان.» (اسکولز، ۱۳۸۷: ۲۹) به عبارت دیگر، لحن، شیوه بیانی است که هر شاعر، بنا به روحیات و تجربیات و عواطف درونی خود برمی‌گزیند. از این جهت، لحن مفهومی موشکافانه است و بر یکی از جنبه‌های رفتاری نظیر خشم، التماس، ملال، تکبر، بذله‌گویی و غیره دلالت می‌کند. آی. ای. ریچاردز (I. E. Richardz)، لحن را چنین تعریف کرده است: «حالتی که در یک متن ادبی، نظرش را برای شنونده بیان می‌کند.» (ابرمز، ۱۳۸۴: ۲۶۵)

احساس گوینده، خواه ناخواه، از طریق لحن سخن به مخاطب منتقل می‌شود: «شاعر که ارزش‌ها، باورها و بینش اخلاقی اش در سرتاسر اثر، همانند عامل مسلط عمل می‌کنند، خواننده را وادار می‌کند که به آن تایید ذهنی بلندنظرانه که شعر بدون آن فقط بازی با کلمات پیچیده بود، تن دهد.» (ابرمز، ۱۳۸۴: ۲۶۷)؛ «لحن، به دو جهت گرایش پیدا می‌کند: از طرف خواننده، به مثابه یک همراه یا شاهد است و از طرف موضوع، سخن همانند یک عضو سوم یا زنده است که آهنگ سخن او را سرزنش یا تلطیف می‌کند.» (همان، ۲۶۶) هر چقدر شاعری در ایجاد لحن و تغییر آن با توجه به مضمون و عواطف موفق عمل کند، شعر او در جلب مخاطب و ایجاد رابطه با او، تأثیرگذارتر خواهد بود زیرا کلام یکنواخت نمی‌تواند قوت و درخشندگی لازم را داشته باشد و ملال‌انگیز خواهد بود.

از جهت دیگر، لحن از جنبه زیباشناختی نیز همیشه به عنوان یکی از ارکان اساسی شعر مورد توجه بوده است. «در هر اثر ادبی، یک یا چند لحن اصلی و تعدادی لحن جزئی و انعکاسی وجود دارد که از جهت ایجاد ارتباط بین شاعر و خواننده و نقش زیباشناختی که در شعر دارد، از اهمیت والایی برخوردار است.» (عمران‌پور، ۱۳۸۴: ۱۲۷) از این منظر، لحن، شگردهایی است که شاعر به کار می‌برد تا در شعرش حال و هوای خاصی پدید آورد و بدین جهت، لحن با همه عناصر سبک، یعنی زبان (واژگان و نحو)، معنی‌شناسی و موسیقی شعر سر و کار دارد، تا آنجا که گفته‌اند: «سبک، شیوه بیان لحن است.» (پین، ۱۳۸۹: ۱۱)

بر مبنای این تعاریف، برای جستجوی کیفیت ایجاد لحن حماسی در شعر خاقانی، نخست باید منع اصلی پیدایی این لحن را در شعر وی بیابیم؛ یعنی، نخست باید روحیه و عواطف و احساسات و یا هستی‌شناسی و بینش کلی دخیل در پیدایی این لحن را بررسی نماییم. این امر، مستلزم کنکاش در دقایق زندگی شخصی و شغلی و پس‌زمینه محیطی حیات خاقانی و نیز توجه در باورها و عادات رفتاری و همچنین اصول شناختی و عقیدتی انعکاس یافته در آثار او است. در مرحله بعد، باید ابزار بیانی و شگردهای هنری، اعم از ظرایف زبانی و موسیقایی و بازی‌های تصویری را که خاقانی از طریق آنها موفق به القای این لحن خاص در شعرش شده است، بیابیم.

۲-۲- روحیات و باورهای مؤثر در پیدایی لحن حماسی در شعر

خاقانی:

«من خاقانی، نمود و جلوه فراوانی در شعر او دارد و روح کلی حاکم بر شعر وی، به منبع عظیم "انسانی" در ناخودآگاه شاعر اتصال یافته است؛ از این روی، زمام سخن خاقانی را پس از عادات و سنت‌های شاعرانگی، اغلب منش و خصلت حقیقی او در دست دارد و همین امر است که امکان تحقیق در خلیات خاقانی را از طریق مطالعه شعر او در اختیار خواننده قرار می‌دهد. «فراگیرترین ویژگی شعر خاقانی، سرشار بودن آن از خودی‌های گوینده و حضور برهنه و گستاخانه منش ملتهب شاعر در آنچه می‌سراید، است.» (مؤید شیرازی ۱۳۷۲).

خاقانی در شعرهای بسیاری با محوریت «خود»ش، با توضیح مسایل و روابط عاطفی و حسی در ابعاد مختلف زندگی اش با خانواده (پدر، مادر، همسر، عمو، پدر همسر، دختر، پسر، داماد...)، ممدوحان، رقبا و حریفان شغلی و مردم زمانه، مجال و یا شاید بهانه خوبی برای ارزیابی و دریافت‌های روان‌شناختی از «خودش» را در اختیار خوانندگان مشتاق و کنجکاو شعرش می‌گذارد؛ مثلاً عصیت و آزرده‌گی خاقانی از پدرش (خاقانی، ۱۳۷۵: ب: ۱۱۹۷) و شهرش (شروان)، او را متهم به داشتن «عقدۀ روانی» می‌کند: «یکی از عوامل تاثیرگذار بر سبک او، نه پسند زمانه و تاثیرپذیری از سبک شاعران دیگر و نه مخالفت با سیطرۀ سیاسی و فرهنگی حکومت یا مذهب خاص بلکه بیش از هر چیز، برتری طلبی و عقده‌های فروخورده است که او را به انتخاب چنان زبان دشوارپسند و مفاهیم انتقادگرانه سوق می‌دهد» (شیری، ۱۳۹۰: ۱۲۴) اما همین مفهوم، او را در نظرگاه دیگری، آرمان‌گرا می‌شناساند: «کنش‌های مبالغه‌آمیز او در ستایش‌ها و سرزنش‌هایی که نسبت به شهر شروان و شخص پدر خویش و یا بعضی از شخصیت‌ها و موضوعات دیگر بروز داده است، حکایت از یک روحیه سرکش و ناآرام آرمان‌گرا دارد» (همان، ۱۲۵) یا بر اساس چند بیتی که در باب مرگ دخترش سروده است (خاقانی، ۱۳۷۵: الف: ۱۱۳۳-۱۱۳۴)، به "ضد زن" بودن منتسب می‌شود چنان که شفیع‌کدکنی (۱۳۹۱)، در مقاله «نکته‌های نویافته درباره خاقانی»، حسینی (۱۳۸۷) در مقاله «مقایسه تطبیقی سیمای زن در آثار دو شاعر

آذربایجانی» و جودی نعمتی (۱۳۸۶) در مقاله «زن در آینه شعر فارسی» بدان پرداخته‌اند. همچنین مفاخره‌ها و خودستایی‌های بی‌شمار خاقانی در خلال موضوعات مختلف شعری، او را در مظانّ ابتلا به انواع اختلالات روحی، مثل "نارسیسیم" (خودشیفتگی) قرار داده است، آن گونه که مثلاً کندلی هریسچی (۱۳۷۴) در کتاب «خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او» اشاره نموده است.

بر همین اساس است که اوصاف بسیار متفاوت و بعضاً متضاد، چون آزادگی و استغنا، حقارت، نبوغ، تکبر و غرور، تنهایی و انزوا، زیاده‌خواهی و بلندپروازی و غیره، به راحتی و به فراوانی به خاقانی نسبت داده می‌شود: «او در آینه شعرهایش، شاعری است مغرور، آزاده و افزونی‌خواه که قدر هنر خویش را می‌شناسد و در مراحل گوناگون شاعری، حتی در جوانی، از خلال سروده‌هایش، استقلال، استواری و سرکشی‌های جان خود را بروز می‌دهد» (مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: ۱۳۷۲: ث).

با این همه، تنها صفتی که با اطمینان کامل و قطعیت و حتی سندیت می‌توان آن را در باب خاقانی روا دانست، صفت زودرنجی^۱ است؛ خاقانی، روحیه‌ای بسیار حساس و تأثیرپذیر^۲ دارد و به شهادت آثارش، در آنی، از شخصی - فرق نمی‌کند ممدوح باشد یا رفیق یا معشوق یا پدر یا پدرهمسرش - می‌رنجد و دوستی اش با آن شخص، بدل به دشمنی می‌شود. همین روحیه است که موجب بروز شخصیت دمدمی با اوصاف متباین در او می‌شود؛ علاوه بر این، روحیه زودرنجی در خاقانی، عاملی است برای ایجاد توهم دشمنایگی در او. در باور خاقانی، آسمان (با همه عناصر و اجزایش از ستارگان و اجرام و ...)، بخت و اقبال، مردم روزگار، حریفان شغلی و همگان را با او سر جنگ و دشمنی است:

فلک چون آتش دهقان سنان کین کشد بر من که بر ملک مسیحم هست مساحی و دهقانی

(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۶۱۴)

اندیشه «دشمن پنداری»، نخستین انگیزه و گام در ایجاد ناوردهای شخصی خاقانی است؛ خاقانی در جنگ‌های انتزاعی با دشمنان ریز و درشتش، سلحشورانه می‌رزمند و خود، یکه‌سوار تمام عرصه‌های نبرد و رقابت است:

دشمنند این ذهن و فطنت را حریفان حسد منکرند این سحر و معجز را رفیقان ریا

گر مرا دشمن شدند این قوم معذورند از آنک
 مغزشان در سر بیاشوبم که پیل اند از صفت
 لشکر عادن و کلک من چو صرصر در صریر
 من سهیلم کآمدم بر موت اولاد الـزنا
 پوستشان از سر برون آرم که پیسند از لقا
 مثل یاجوج اند و نطق من چو صور اندر صدا
 (خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۳۳)

بر پایه این دیدگاه است که نخستین شرط حماسه‌سازی، یعنی ایجاد تقابل و تضاد و رودررویی و کنش بین دو نیرو، حاصل می‌شود. خاقانی در شعرش، اغلب در یک طرف امر یا حادثه قرار می‌گیرد و در طرف دیگر، لشکریان انبوه دشمن. منشأ بخش بزرگی از اشعار خاقانی، جنگ پایان‌ناپذیر او با نیروهای بیرونی، ممدوح، معشوق، مردم، بخت و... و یا درونی، خلق و خو، طمع، ترس و... حیات است:

دشمن جاه من اند این قوم کی باشند دوست؟
 چون من از بسطام باشم این گروه از دامغان
 زان کرامت‌ها که حق با این دروگرزاده کرد
 می‌کشند از کینه چون نمرد بر گردن کمان
 (همان: ۴۴۵)

از این روی است که در شعر خاقانی، شاهد پیدایش نوعی حماسه شخصی هستیم؛ حماسه‌ای که قهرمان آن، خود شاعر است و یک‌تنه، به نبرد با هر آنچه که دشمنش می‌پندارد، می‌رود و لاف بی‌نیازی از هر چه هست می‌زند و همچون جنگجویی حقیقی، رجز می‌خواند و با اغراقی مثال‌زدنی، از قدرتی بی‌مثال دم می‌زند:

به سیمرخ مانم ز روی حقیقت
 که از هیچ مخلوق همدم ندارم
 به نام و به وحدت چون او سرفرازم
 که این هر دو معنی از او کم ندارم
 مرا کشت و زادی است در طینت دل
 که حاجت به حوا و آدم ندارم
 به پیش کس از بهر یک خنده خوش
 قد خویش چون ماه نو خم ندارم
 مرا باد و دیو است خادم اگر چه
 سلیمان نیم، حکم خاتم ندارم
 (همان: ۳۶۱)

از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که خاقانی، تعصب دینی و انگاره‌های عرفانی را دستاویزی می‌سازد تا با استعانت از آموزه‌هایی چون استغنا و قناعت و عزلت و فقر، آنچه را که محققان امروزی، گوشه‌گیری از خلق یا مردم‌گریزی و درون‌گرایی ناشی

از ضعف ارتباطی خاقانی می‌پندارند (میرنوراللهی، ۱۳۸۴: ۶۹)، توجیه نماید و جامعه‌ای از دین و یا سلوک عارفانه، بر قامت رفتارش بیوشاند:

دار عزلت گزید خاقانی
 که به از دار ملک خاقان است
 خورش از مشرب قناعت ساخت
 که چو زمزم هم آب و هم نان است
 (خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۱۰)

بر طبق چنین نگرشی است که گوشه‌ای دیگر از حماسه‌های خاقانی خلق می‌شود؛ حماسه‌هایی که به رسم ادب عرفانی با اعتقاد بر شرافت و عظمت بی‌انتهای آدمی و برتری او بر همه کائنات و نیز بر پایه مبارزه بین خیر و شر یا نور و ظلمت استوار است؛ حماسه‌هایی که معلق بین "ما"ی انسانی و "من" خاقانی است؛ یعنی، اگرچه با نازش به شرافت و فخامت روح بشری شکل می‌گیرد و هر آنچه فضیلت و موهبت الهی که آدمی دارد، برمی‌شمرد اما نهایتاً به تجلیل و رجزخوانی خاقانی در باب خودش ختم می‌شود:

کعبه وارم مقتدای سبـزپوشان فلک
 آنوسم در بن دریا نشینم چون صدف
 جان فشانم، عقل پاشم، فیض رانم دل دهم
 علوی و روحانی و غیبی و قدسی زاده‌ام
 دایه‌من عقل و زقه شرع و مهد انصاف بود
 مالک الملک سخن خاقانیم کز گنج طلق
 کـز و طای عیسی آمد شقه دیبای من
 خس نیم تا بر سر آیم کف بود همتای من
 طبع عامل کیست تا گردد عمل فرمای من؟
 کی بود در ملک اُسْطُقسات، استقصای من؟
 آخشيجان امهات و علویان آبای من
 دخل صد خاقان بود یک نکته غرای من
 (خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۴۸۵)

من که خاقانیم عزیز حقم
 ناوک و هم بر نشانه غیب
 فضلالی زمانه را یک یک،
 زانکه "عبدی" خطاب من رانده است
 خاطر تیزتاب من رانده است
 چرخ زیر رکاب من رانده است

(همان: ۱۱۱۳)

چنین است که شاعری مداح که داعیه آزادگی و بی‌طمعی را با مدح می‌آمیزد و در جنگ «نان»، بین خواستن و نخواستن سردرگم می‌ماند، گاهی به نعل می‌کوبد و گاهی به میخ، گاهی شعری می‌سراید در وصف آنکه در راه کسب نان، چه کارها که می‌تواند انجام دهد و چقدر نان پرست است:

تنم ز حرص یکی نان چو آینه روشن

چو شانه شد همه دندان ز فرق سر تا ساق

(همان: ۳۲۶)

و در عوض، بعضاً سینه سپر کرده و استوار، گدایی نان را محکوم و رد می‌کند. می‌توان ادعا کرد که این مضمون، یعنی «اظهار بیزاری از دريوزه نان از در کسان»، یکی از مهم‌ترین محرک‌ها و قوی‌ترین دلایل شکل گرفتن لحن حماسی در بیان و شعر خاقانی است. خاقانی در این نوع از اشعارش، سرشار از مناعت طبع و غنی از نیروی معنوی استغنا و قناعت، به جنگ هر چه کدیه و بی‌آبرویی می‌رود و در این مسیر، چون جنگجویی حقیقی ادعای ایستادگی و رزمندگی تا پای جان دارد:

زین بیش آبروی نریزم برای نان

آتش دهم به روح طبیعی به جای نان

خون جگر خورم نخورم خون ناکسان

در خون جان شوم نشوم آشنای جان

با این پلنگ گوهری از سنگ بتر بوم

گر زین سپس چو سنگ دوم اندر قفای نان

(همان: ۴۲۴)

چون فقر شد شعار تو، برگ و نوا مجوی

چون باد شد بُراق تو، برگستان مخواه

در گوشه‌ای بمیر و پی توشه حیات

خود را چو خوشه پیش خسان ده زبان مخواه

(همان: ۵۱۴)

گاهی در خلال مدحی داغ و دوآتشه، روحیه حماسی به سراغش می‌آید و به جای آنکه طبق روال عادی مداحی‌گری، از آستانه دريوزگی به جایگاه آسمانی ممدوح بنگرد و رسم کوچکی و بندگی پیشه گیرد، شانه به شانه ممدوح می‌ایستد و هم‌گام با مدح، حماسه شخصی خود را پی می‌نهد و در عین ستودن ممدوح، بر فضایل و آراستگی‌های هنری و کرامات انسانی خود پای می‌فشرد و معتقد است که اگر ممدوح شاه است، او خودش هم در شاهی و سروری چیزی کم از وی ندارد:

شاه سخن به خدمت شاه سخا رسید

شاه سخا، سخن ز فلک دید برترش

(همان: ۲۹۶)

محمد خصال است و حسان او من

من او را شناسم، مرا او شناسد

منم در سخن مالک‌الملک معنی

ملک سر این نکته نیکو شناسد

(خاقانی، ۱۳۷۵: ب: ۱۱۵۵)

من خضر دانشم تو سکندر سیاستی

هر چند خضر پیش سلیمان نکوتر است

(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۱۰۳)

ابر کفا از کرم نیست چو تو یک جواد
بحردلا بر سخن نیست چو من یک سوار
چون شود از نعت تو از لب من دُر فشان
چون شود از مدح تو خاطر من دُر نثار
نور ضمیر مرا بنده شود آفتاب
تیغ زبان مرا سجده برد ذوالفقار

(همان: ۲۵۶)

«مناعت طبع و استغنای ذاتی و میل به کناره‌گیری از دربار و تمایل فطری او به استقلال، او را به کلی از وصف مدیحه‌سرایانی که ادب را دکانی برای کسب روزی ساخته، دور می‌کند. در دیوان خاقانی، آثار این تعزز و کرامت نفس و این سربلندی و استغنا، زیاد دیده می‌شود.» (دشتی، ۱۳۸۱: ۵۲) حقیقتاً جسارت و استواری کلام خاقانی و اعتماد به نفسش در تقرب بزرگان، بی‌نظیر و مثال زدنی است و این امر، از قدرت روحی و شخصیتی او حکایت می‌کند: «مشهور چنان است که افضل حقایقی، معروف به خاقانی، مردی پر سخن است و در دیدار خویش با پادشاهان و وزیران و دانشمندان و دیگر طبقات مردم، مجال سخن گفتن را از ایشان می‌گیرد و پیوسته، خود سخن می‌گوید و در کاربرد استعاره و سجع و تمثیل، صنعت بسیار آشکار می‌کند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۴) خاقانی در قصاید مدحی، حتی گاهی از حد مفاخره شخصی هم می‌گذرد و متهورانه با علم به این نکته که «الحق مر»، زبان به انتقاد و نصیحت می‌گشاید و با بهره‌مندی از حماسه‌های تاریخی و اسطوره‌های شاهی و پهلوانی، آئینه‌ای از عبرت، فراروی ممدوح خود کامه می‌نهد؛ این نوع عبارات، معادلهٔ مأنوس و رایج مدح را که فقط توصیف نیکی ممدوح است، کاملاً به هم می‌ریزد:

تاریخ کیقباد نخواندی که در سیر
عدلش ز فضل عاطفه گستر نکوتر است؟
احکام کسروی نشنیدی که در سمر
عدلش ز عقل مملکه پرور نکوتر است؟
افسانه شد حدیث فریدون و بیوراسپ
ز آن هر دوان کدام به مخبر نکوتر است؟
این داد بکردو آن ستم آورد، عاقبت
هم حال دادگر ز ستمگر نکوتر است

(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۱۰۲)

خاقانی در یکی از قصاید خود، مسئله‌ی جالب و تقریباً بی‌نظیر در ادبیات فارسی را بیان می‌کند: گویا ممدوح، پیشکشی خود (ملک) را از خاقانی باز گرفته است و این

امر، به شدت موجب رنجش خاقانی گشته است؛ نتیجه اش آنکه خاقانی با لحنی بالادستی و ملامت آمیز، هنر خود را با صله ممدوح مقایسه می کند تا هم ارزش های شعر خود و هم حقارت صله آن ممدوح را همراه با عصبانیت بی حد خود به رخ بکشد. لحن خاقانی در این شعر، به شدت پرخاشجویانه و تند و دور از انتظار است. این قصیده که یکی از نمودهای عالی لحن حماسه در شعر خاقانی است، در نوع خود هنجارشکنانه هم هست:

شاه را تاج ثنا دادم نخوام بازخواست	شه مرا نانی که داد ار باز می خواهد رواست
شه مرا نان داد و من جان دادمش، یعنی سخن	نان او تخمی است فانی، جان من گنج بقاست
گنجخانه هشت خلد و نه فلک دادم بدو	داده او چیست با من؟ پنج خایه روستاست
گر به مدحی فرخی هر بیت را بستد دهی	در مدیح بکر من هر بیت را شهری بهاست

(همان: ۹۹)

خاقانی، این آزادمنشی و لحن حماسی را در حبسیه هایش هم حفظ می کند، بویژه با مطالعه نتیجه پژوهش های تطبیقی بسیاری که بین حبسیات خاقانی و دیگر حبسیه سرایان پارسی و تازی انجام شده است؛ نظیر تحقیقات پژوهشگرانی چون رسمی (۱۳۸۴) و دودمان کوشکی (۱۳۹۰) و آذرگون (۱۳۸۴)، به ترتیب در مقاله های «نقد روان شناختی تصویرپردازی پرندگان در حبسیه های فارسی»، «وصف زندان و احوال درونی در زندان سروده های فارسی و عربی» و «دو شاعر زندانی»؛ بیشتر می توان به این امر پی برد که حبسیه های خاقانی، از روحیه ممتاز و متفاوت نسبت به نظایر خود برخوردار است. خاقانی در حبسیه سرایی، با سینه سپر کرده و گردنی افراخته، از شخصیت و مرام خود دفاع می کند و قصد مجیزگویی ندارد. مرحوم فروزانفر، همین غرور و جاه طلبی را دلیل حبس خاقانی می داند. (فروزانفر، ۱۳۷۸: ۳۱):

حرمت برفت، حلقه هر درگهی نکوبم	کشتی شکست منت هر لنگری ندارم
آنم که گر فلک به فریدونیم نشاند	برگ سپاس بردن ز آهنگری ندارم
بالله که گر به تیرگی و تشنگی بمیرم	دنبال آفتاب و پی کوثری ندارم

(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۳۶۸)

خاقانی نه تنها در مدح، فخر، هجو، حبس و شکوائیه چنین روحیه حماسی و مفاخره آمیزی از خود نشان می دهد بلکه شگفت تر از همه اینکه همین روحیه

زودرنجی و تفاخر را در برابر لطیف‌ترین و آسمانی‌ترین چهره ادبی، یعنی معشوق نیز ابراز می‌دارد. خاقانی قرن‌ها پیشتر از ظهور شاعرانی که به اعراض از معشوق یا به اصطلاح، پرداختن به «مکتب و اسوخت» شهرت یافتند، در برخی از اشعارش، دل از معشوق جفاکار برمی‌گیرد و او را از خود می‌راند؛ چنین رفتاری با دل‌آرامی که در سنت ادبی، منبع «ناز» است و نقش عاشق در قبال او، آن است که سراپا "نیاز"، به تمام جفاهای او تن دهد و زهر او را شیرین‌تر از قند بیندارد و جان و سر از وی دریغ ندارد، منت سگان سر کویش را بکشد و خاک رهش را سرمه چشمان سازد و...، بسیار بعید و هنجارشکنانه است؛ علاوه بر این، چنین رفتاری با معشوق دل‌آزار، نشان آن است که خاقانی در غزل‌هایش نیز به راه "وقوع" رفته است و آنچه در این غزل‌ها می‌بینیم، گوشه‌ای از «من» واقعی اوست:

ز خون وصل تو کردم خلال و دست بشستم
چنان که از دیت خون بود حیات دوباره
برو که تشنه دیرینه‌ای به خون من آری

به آب دیده ز عشقت، که زهر عمر گرای
دوباره عمر شمارم که یابم از تو جدایی
نپرسم از تو که چون عمر زودسیر چرایی

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۰۷۹)

همچنین فرد باش خاقانی
چه کنی غمزه کمانکش یار؟
آفتاب این چنین دل‌افروز است
که به تیر جفا جگردوز است؟

(همان: ۱۱۰۳)

۲-۳- عوامل سبکی تأثیرگذار در ایجاد لحن حماسی در شعر خاقانی

برای ساخته شدن شعر حماسی، علاوه بر شکل مناقشه‌برانگیز اتفاقات و جریان‌هایی که موضوع کلام است، یعنی تقابل و معارضه دو قطب مخالف، و برافراشتن علم رویارویی، همچون سایر انواع شعر، ابزار و عناصر خاص موسیقایی، زبانی و ادبی خاصی مورد نیاز است که خاقانی با تبحر کامل، آن را در شعر خود وارد می‌کند. لحن، با همه عناصر سبکی، یعنی زبان، معنی‌شناسی و موسیقی، سروکار دارد: «خالق اثر، لحن را به کمک آرایش و گزینش واژگان و جملات، آهنگ و ساختمان جملات، تشبیهات، استعارات، کنایات، نمادها و عبارات ادبی و تاریخی و فضای سبکی، مانند زبان، موسیقی و معنی‌شناسی، پدید می‌آورد.» (دشتی، ۱۳۸۸: ۱۵۷)

در ادامه سخن، به مهم‌ترین و پربسامدترین عناصر سبکی مؤثر در ایجاد لحن حماسی در شعر خاقانی اشاره می‌شود:

۱.۳. حرکت

یکی از شروط لازم برای ایجاد لحن در شعر، استفاده از حرکت است؛ حرکت، وسیله‌ای است که شاعر به کمک آن، فضای خیالی خود را صورت می‌بخشد و شعرش را می‌آفریند و با جلب خواننده در شعر و فضایی که خلق کرده‌است، مضمون و یا حس مورد نظرش را به وی القا می‌نماید. شرط لازم حرکت، تضاد و کشمکش است چون حرکت، ناشی از تضاد پدیده‌هاست و اگر تضادی نباشد، حرکت معنا نخواهد داشت و اتفاقی نمی‌افتد. روحیه و حس و حال شاعر، در روند حرکتی موجود در شعر تاثیر بسیاری دارد. کردار و گفتار او از عناصر اصلی حرکت در رخدادهای اصلی شعر است؛ حرکت گاهی تند است و گاهی کند.

خاقانی هر آنچه را که برای ایجاد حرکت در شعر لازم است، در شعر خود تعبیه کرده است. آنچه در باب خلیات خاقانی و ایجاد تضاد و تقابل در شعر او گفته شد، مبین آن است که شعر وی، شرط نخستین ایجاد حرکت را که برخورد و کشمکش بین نیروهای مختلف است، داراست. به جز این، خاقانی از تمام عناصر حرکت آفرین در شعر خود، با هنرمندی و گاهی به شکل خودکار و برآمده از ناخودآگاه خود، بهره‌مند شده است. این عناصر، عبارتند از: ضرب آهنگ سریع و کوبنده شعر، استفاده بسیار از افعال مبین انجام فعل (تام)، بسامد بالای افعال آمرانه، بسامد بالای اسم‌های مبین حرکت، بسامد بالای صفت‌هایی که بر حرکت دلالت می‌کنند و نیز استفاده فراوان از آرایه تشخیص:

خیز که استاده‌اند راهروان ازل	بر سر راهی که نیست تا ابدش منتها
مرکب همت بتاز یک ره و بیرون جهان	از سر طاق فلک تا به حد استوا
اول غسلی بکن زین سوی نیل عدم	پس به تماشا گذر ز آن سوی مصر بقا

(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۵۳)

حرکت در اجزای شعرهایی با قالب‌های مختلف و در موضوعات مختلف، در دیوان خاقانی دیده می‌شود؛ مثلاً حتی در مرثیه که از سوزناک‌ترین انواع شعر غنایی است، خاقانی در ضمن داشتن روحیه عاصی و گردنکش، با لحنی حماسی و آمرانه - گویا که به لشکریانش فرمان حمله و غارت می‌دهد - شعری پر از حرکت و جوشش آفریده است؛ در این شعر، همه اشخاص و اشیا به سمت تخریب و ویرانگری در حرکت اند:

صبحگاهی سرِ خونابِ جگر بگشاید	ژاله صبحدم از نرگسِ تر بگشاید
خاک، لب تشنه خون است ز سرچشمه دل	آب آتش زده چون چاه سقر بگشاید
دل کبود است چو نیل فلک ار بتوانید	بام خمخانه نیلی به تبر بگشاید
به جهان پشت مندید و به یک صدمه آه	مهرة پشت جهان یک ز دگر بگشاید
در دارالکتب و بام دبستان بکنید	بر نظاره ز در و بام مقر بگشاید
سر انگشت قلم زن چو قلم بشکافید	بن اجزای مقامات و سمر بگشاید

(همان: ۲۳۴)

خاقانی حتی در توصیف هم که فی ذاته جزو ایستاترین و کم‌تحرک‌ترین بخش‌های ادبی است، با استفاده از عناصر متداول ادبی خود، حرکت می‌آفریند و لحن مورد نظر خود را در صحنه‌های توصیفی از طبیعت و مناظر وارد می‌کند:

سلطان یک‌سواره گردون به جنگ دی	بر چرمه تنگ بندد و هرا برافکند
با بیست و یک وشاق ز سقلاب ترک‌وار	بر راه دی کمین به مفاجا برافکند

(همان: ۱۹۳)

باز از تف زرین صدف، شد آب دریا ریخته	ابر نهنگ آسا ز کف لولوی لالاریخته
شاه یک اسبه بر فلک خون ریخت دی را شک نیست	آنک سلاخش یک به یک بر قلب هیجا ریخته
با شاخ سرو آنک کمان با بید برگ آنک سنان	آیینه بر گستوان گرد شمرها ریخته

(همان: ۵۲۳)

۲-۳-۱- موسیقی شعر

موسیقی شعر خاقانی، یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد حرکت و در نهایت، مؤثرترین عنصر ایجاد لحن حماسی در اشعار اوست. اهمیت عامل موسیقی در ایجاد این لحن، به گونه‌ای است که گاهی بدون وجود اجزای حماسی دیگر، از قبیل

واژگان یا صورت‌های خیالی و یا حتی محتوای منطبق با روحیه حماسه و تنها از طریق انتخاب وزن شعری مناسب، می‌توان حس و حال سلحشوری و حماسه‌آفرینی را در شعر وارد کرد -همچون یک مارش جنگی بدون کلام- اما این نکته در مورد سایر عناصر دخیل در ساخته شدن لحن حماسی شعر صدق نمی‌کند؛ یعنی، هر چقدر واژگان یا صورت‌های خیالی، متناسب با حال و هوای رزم و حماسه باشد، بدون وجود موسیقی متناسب، این لحن در شعر ایجاد نخواهد شد. این ویژگی، اغلب در قصاید مدحی خاقانی دیده می‌شود که در آنها علی‌رغم استفاده از تمام ابزارهای مناسب برای شکل‌گیری حماسه (واژه، تصویر، تلمیح و...)، تنها به علت نبود موسیقی حماسی و پرطنین، شعر لحن حماسی احساس نمی‌شود و شاعر نشان می‌دهد که در سرودن این مدایح، آن انگیزه و حس حماسی برانگیزاننده را نداشته است:

روزی که بر اعدا کنی آهنگ شیبخون	خود روزبه آیی که شه روزبهرانی
رستم ظفری بلکه فرامرز شکوهی	جمشیدفری بلکه کیومرث‌دهایی
هر چند که لنبک دهد آسایش بهرام	بهرام به شاهی به و لنبک به سقایی

(همان: ۶۳۰)

مطابق نتایج پژوهش‌هایی که در باب بخش‌های مختلف موسیقی شعر، شامل وزن، ردیف و قافیه، موسیقی درونی، موسیقی ناشی از تکرار واج‌ها، واک‌ها، هجاها، اصوات و واژه‌ها، بر روی شعر خاقانی انجام گرفته است، شعر خاقانی از لحاظ موسیقایی، متنوع قوی و تاثیرگذار است. به نتیجه پاره‌ای از این تحقیقات که هم‌راستا با موضوع مورد بحث ما، یعنی «علل پیدایی لحن حماسه در شعر خاقانی» است، اشاره می‌شود:

۲-۳-۱-۱- وجود اوزان متناوب‌الارکان که قصاید را از حالت نرمی

خارج می‌سازد و بر تندی و تحرک وزن می‌افزاید، در دیوان خاقانی سخت حائز اهمیت است و یکی از معیارهای مقبولیت در قصاید خاقانی به حساب می‌آید. «از این نوع اوزان می‌توانیم به دو وزن مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن (بحر مضارع مثنیٰ اخر ب مکفوف محذوف) و مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن (بحر مجتث مثنیٰ مخبون محذوف) اشاره کنیم.» (ذوالفقاری، ۱۳۸۱: ۱۱۱) خاقانی، اوزان پرطنین و پر حرکت

و کوبنده را برای شعر خود ترجیح می‌دهد؛ این گزینش موسیقایی را حتی در مرثی وی هم می‌توان دید که اگرچه با روح مرثیه هم‌خوانی ندارد، کاملاً با روحیه خاقانی سازگار است؛ مثل مرثیه‌ای که برای امام محمد بن یحیی سروده است:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
از سیل اشک بر سر طوفان واقعه خوناب قبه قبه به شکل حباب شد
(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۱۵۵)

خاقانی در قصیده مدحی نیز از بحر متقارب سود جسته است که وزن معهود شعر حماسی است. این امر، به شعر وی رنگ و فضای دیگرگون بخشیده است و آن را از فضای عادی شعر مدحی خارج کرده است. اگر چه کلمات و صورت‌های خیالی و آرایه‌ها همه در ایجاد لحن حماسی در این شعر تاثیر داشته‌اند، نقش وزن در ایجاد لحن حماسی در این شعر، بیش از سایر عوامل است:

مرا صبحدم شاهد جان نماید دم عاشق و بوی جانان نماید
(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۱۲۷)

۲-۱-۳-۲- کوتاهی و بلندی اوزان نیز بر لحن شعر، تاثیر مستقیم دارد. اوزان بلند، از موسیقی بیرونی غنی‌تر و نیز حرکت و پویایی بیشتری برخوردارند؛ از این روی، اوزان مثنی در شعر خاقانی بسیار فراوان‌تر از مسدس است.
(رک ذوالفقاری، ۱۳۸۱: ۱۱۴)

مرغ شد اندر سماع رقص کنان صبحدم بلبه را مرغ‌وار وقت سماع است هم
بر لب جام اوفتاد عکس شباهنگ بام خیز درون پرده ساز پرده به آهنگ بم
هدیه بر دل رسان، تحفه سوی لب فرست قول سبک، روی راست، رطل گران، پشت خم
(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۸۷۶)

۲-۱-۳-۳- هجاهای لحن شعر، متناسب با اینکه در آن، هجاهای کوتاه یا بلند بیشتر بارز باشد، حالتی متفاوت پیدا می‌کند. معمولاً در جاهایی که شاعر دارای لحن هیجانی و پرشتاب است، از هجاهای کوتاه بیشتر بهره می‌برد و آن هنگام که لحن او باوقار و کوبنده است، از هجاهای بلند و کشیده. لحنی که متناسب با فضای پرشکوه حماسی است، طبیعتاً گرایش بیشتری دارد که از هجاهای بلند و کشیده استفاده کند:
خرد خریطه کش خاطر و بیان من است سخن جنیبه بر خامه و بنان من است

بدان خدای که دور زمان پدید آورد
 که دور، دور من است و زمان، زمان من است
 منم به وحی معانی پیمبر شعرا
 که معجز سخن امروز در بیان من است
 خاقانی بلندسخن در جهان منم
 کآزادی از جهان روش حکمت من است
 اسباب هست و نیست اگر نیست گو مباش
 کاین نیستی که هست مرا حشمت من است
 (خاقانی، ۱۳۷۵: ب: ۷۹۶)
 (همان: ۱۱۱۲)

۲-۳-۱-۴- تکیه: آنچه باعث تغییر لحن در شعر فارسی می‌شود، نوعی از تکیه است که بدان تکیه موسیقایی یا تکیه وزنی گفته می‌شود و در تعریف تکیه وزنی یا موسیقایی گفته‌اند: «هر مصراع شعر، از لحاظ موسیقایی به چند بخش تقسیم می‌شود و در آغاز هر بخش، ضرب آهنگ ویژه‌ای وجود دارد که موسیقی، ریتم و ایقاع شعر وابسته به آن است. در زبان‌شناسی، به این فشارها و ضرب آهنگ‌ها، تکیه‌های موسیقایی یا وزنی می‌گویند.» (عطایی، ۱۳۸۶: ۶۴) تکیه در طنین آهنگ کلام و تقویت لحن مطلوب خاقانی، نقش مهمی ایفا می‌کند؛ خاقانی با بهره‌یابی درست از کارکرد افعال و اصوات، تکیه‌ها و نتیجتاً تغییر لحن‌های موثر و قوی در شعر خود ایجاد کرده است:

نطح بگسترد عشق، پای فروکوب، هان
 خانه فروشی بزن، آستی ای برفشان
 خیز به صحرای عشق ساز چراگاه از آنک
 بابت رخس تو نیست آخور آخر زمان
 (خاقانی، ۱۳۷۵: الف: ۴۴۶)

۲-۳-۲- انتخاب واژگان:

واژه‌ها علاوه بر اینکه ابزار عینی کردن مفاهیم و تصاویر شعر هستند، در نمایش حس و حالت و ایجاد لحن نیز مؤثرند. «عوامل مؤثر در گزینش واژگان شعر، فراوان و متنوع است که برخی از آنها عبارتند از: شخصیت فردی شاعر و بویژه حالات روحی وی، مخاطبان شاعر، سنت و میراث ادبی گذشته، محیط زندگی شاعر و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان.» (پورنامداریان، ۱۳۲: ۱۳۸۰) «توجهی که دانشمندان لغت‌شناس گذشته و زبان‌شناسان معاصر به "واژه داشته‌اند، حاکی از اهمیت واژه است، به گونه‌ای که برخی از محققان زبان، واژه را واحد اندیشه می‌دانند.» (لوریان، ۱۳۶۸: ۸۲) می‌توان گفت که «این یک اصل ثابت شده است که میزان حضور یک واژه یا

واژگانی خاص در یک اثر می‌تواند ما را به نتایج تعیین کننده‌ای درباره‌ی صاحب آن اثر برساند.» (روحانی، ۱۳۹۱: ۵۱)

هر واژه در گزینش شاعرانه در وهله‌ی اول از دو جنبه‌ی اصلی مورد توجه قرار می‌گیرد: از جهت ساختار آوایی واژه و از جهت انتقال و القای معانی. خاقانی با تبحر و استادی، به سراغ گزینش واژگان شعر می‌رود و از بین مترادف‌های یکایک کلمات، آن کلمه‌ای را برمی‌گزیند که صامت‌ها و مصوت‌هایش هماهنگی و هم‌خوانی و تعادل یا تضاد و ناهمخوانی داشته‌باشد. وظیفه‌ی انتقال و القای معانی، دومین نقش مهم واژه در شعر است. خاقانی از هر دوی این جهات (آوا و معنی) در انتخاب واژگان، بسیار دقیق و حرفه‌ای عمل می‌کند، به گونه‌ای که واژگان منتخب او، هم عامل تحرک شعر و هم موجب ایجاد لحن حماسی در شعر اوست. گزینش و چینش واژگان در شعر خاقانی، به شکلی است که با تقویت آوایی از طریق تکرار، سجع، واج‌آرایی و انواع جناس، ایجاد مکث‌های مناسب و نیز ایجاد حرکت و تصویرهای زنده، فارغ از موضوع و مضمون کلی شعر، بدان رنگ و لحن حماسی می‌بخشد و اگر از جهت آزمون، یکی دو واژه از این شعر حذف و معادل‌های آن جایگزین شود، به درستی این ادعا پی خواهیم برد:

دست صبا برفروخت مشعلۀ نو بهار	مشعله‌داری گرفت کوکبه‌ی شاخسار
کرد خزان تاختن بر صف خیل بهار	باد وزان بر رزان گشت به دل کینه دار
سنبله‌ی چرخ را خرمن شادی بسوخت	آتش خورشید کرد خانه‌ی باد اختیار

(خاقانی، ۱۳۵۷ الف: ۲۵۳)

۲-۳-۳- تلمیح به داستان‌ها و شخصیت‌های حماسی:

تمثیل و نیز تشبیه، ابزار حرفه‌ای شعر خاقانی است، در میان الگوهای تمثیلی و تشبیهی پرتکرار در شعر خاقانی، تلمیح به نمادها و نشانه‌های پهلوانی و حماسی، از قبیل اعلام اشخاص، رویدادهای تاریخی و داستانی و نیز اشاره به اساطیر حماسی بسیار زیاد است: «اسامی شخصیت‌ها و پهلوانان شاهنامه، از کیومرث و طهمورث دیوبند گرفته تا خسرو پرویز و بهرام چوبینه، در دیوان خاقانی بیش از هر دیوان دیگر شعر فارسی است. ممکن است تصور شود که تنها چهره‌های مشهور شاهنامه مانند

جمشید و فریدون و ضحاک و رستم و افراسیاب و کیخسرو و اسفندیار مورد توجه خاقانی است اما سیری در دیوان او، خلاف آن را نشان می‌دهد. او آن چنان با تمامی شاهنامه مأنوس است که اشاره به جزییات تمام داستان‌ها، اعم از مشهور و نامشهور، حتی داستان‌های مربوط به بخش تاریخی آخر شاهنامه که دیگران کمتر به آن پرداخته‌اند، در تلمیحاتش دیده می‌شود.» (نوریان، ۱۳۸۰: ۴۵) بهره‌یابی از این اشارات و تلمیحات حماسی، نقش مؤثری در ایجاد و تقویت لحن و تصاویر حماسی در شعر خاقانی دارد:

غوغا کنیم یک‌تنه چون رستم و دریم	درع فراسیاب به پیکان صبحگاه
بی‌ترس تیغ و دار بگوییم تا که ایم	نقب‌افکن خزینه‌بریم، آن صبحگاه
آتش زینم هفت علفخانه فلک	چون بنگریم نزل فراوان صبحگاه

(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۵۱۰)

۲-۳-۴- صورخیال

صورخیال، مهم‌ترین عناصر برای بیان دریافت‌های حسی شاعر است. صور خیال، نه تنها وسیله بیان احساس واقع‌گرایی که همچنین مهم‌ترین عامل تغییردهنده لحن به شمار می‌رود. «البته صورخیال تنها عامل نیست اما با شتابی بسیار بیشتر از عوامل دیگر می‌تواند لحن شعر را تغییر دهد.» (اسکلتن، ۱۳۷۵: ۱۶۶) «با توجه به عکس‌العمل عاطفی شاعر و نیز با توجه به حالتی که در برخورد با موضوعات مختلف به شاعر دست می‌دهد، عناصر سازنده تصاویر تغییر می‌کند. وقتی موضوعی، شاعر را به خشم می‌آورد و او را سرشار از نفرت می‌کند، عناصر سازنده تصاویر شعری نیز متناسب با آن، حاکی از نفرت می‌شود تا در القای تجربه شعری، بیشترین تاثیر را در خواننده بگذارد.» (عمران‌پور، ۱۳۸۴: ۱۳۷):

من همی در هند معنی راست همچون آدمم	وین خران در چین صورت گوژ چون مردم گیا
من قرین گنج و اینان خاک‌بیزان هوس	من چراغ عقل و اینان روزکوران هوا
من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان	غرزنان برزنند و غرچگان روستا

(خاقانی، ۱۳۷۵ الف: ۳۳)

خاقانی اصولاً به تصویرسازی بسیار علاقه‌مند است؛ تصاویر تو در تو با زبانی موجز، پیوسته و با سرعت در شعر او وارد می‌شوند و موجب ایجاد حرکت و پیدایش

و تنوع لحن در شعر او می‌گردند. در میان صورت‌های خیالی پربسامد در شعر خاقانی، تصاویر بر ساخته بر مبنای میادین جنگ و مبارزه و سلحشوری، بسیار زیادند و در اغلب موضوعات شعری، چون مدح، حکمت و موعظه، هجو، رثا، تغزل، توصیف طبیعت و مفاخره و شکواییه، وجود دارند:

دوش چو سلطان چرخ تافت به مغرب عنان گشت ز تیر شهاب روی هوا پر سنان
چون سپر زر مهر گشت نهان زیر خاک ناچرخ سیمین ماه کرد پدید آسمان
مطرد سرخ شفق دست هـوا کرد شق پیکر جرمِ هلال گشت پدید از میان
(همان، ۴۶۱)

طبعاً در چنین تصاویری، انتخاب واژگان و رعایت تناسب آنها از جهت موسیقی و معنا و آرایه‌های شعری، اهمیت بسیاری دارد. نیز چنان که در بخش حرکت ذکر شد، تشخیص یا جاندارواری، در ایجاد این تصاویر پرتحرک نقشی اساسی ایفا می‌کند:

بردار زلفش از رخ تا جان تازه بینی وز نیم گشت غمزه‌ش، قربان تازه بینی
پروانه غمش را هر دم به خون خلقی شمشیر تیز یابی، فرمان تازه بینی
ترکان غمزه او چون در کشند یاسج در هر دلی که جویی، پیکان تازه بینی
(همان: ۶۲۰)

۲-۳-۵- مبالغه

دامنه اغراق و مبالغه و غلو در حماسه بسیار وسیع است. می‌توان گفت مهم‌ترین عنصر روایی حماسه‌ها بحث اغراق در تمام اجزای آن است. اگر چه قصاید مدحی هم سهم عمده‌ای در برخورداری از رنگ مبالغه دارند اما گستردگی مبالغه، در حماسه بسیار بیشتر است به گونه‌ای که اگر در مدح، اغراق‌ها بیشتر در توصیف ممدوح و محامدش و نیز وصف کیفیت بندگی و ارادت شاعر مداح در حق او استفاده می‌شود، در حماسه‌ها به شکل ویژگی لاینفک تمام جزئیات حسی و فکری و بیانی شعر درمی‌آید. در شعر خاقانی، شاعر تمام آنات و تصاویر شعر را بویژه آن بخش‌هایی را که در توصیف کرامات و فضایل خودش (یعنی قهرمان حماسه شخصی‌اش) است، با پررنگ‌ترین اغراق‌ها به کار می‌برد:

ضمیر من امیر آب حیوان زبان من شبان واد ایمن

نقطه‌های سر کلک من ارزن	کبوترخانه روحانیان را
سراید شعر من بر ساز ارغن،	اگر ناهید در عشرتگه چرخ
دهد مریخ حالی تیغ و جوشن	ببخشد مشتری دستار و مصحف

(همان، ۴۹۴)

۳- نتیجه‌گیری

خاقانی در اشعار بسیاری، از لحن حماسی استفاده کرده و حماسه‌های شخصی خود را سروده است که قهرمان یا شخصیت اصلی اغلب آنها خود اوست. لحن حماسی، همچون رنگ و روح شایع در قالب‌های مختلف شعری، قصیده، قطعه، ترکیب و ترجیع بند و حتی غزل، و در موضوعات مختلف شعر خاقانی، مدح، مرثیه، عرفان، هجو، حبسیه، توصیف و علی‌الخصوص مفاخره، به شکل خودکار و برآمده از ناخودآگاه شاعر، وارد شده است.

- زودرنجی و حساسیت خاقانی، همراه با اعتقادات عرفانی و مذهبی وی، مهم‌ترین زیرساخت روحی و فکری تشکیل‌دهنده این لحن در شعر شاعر شروان است.

بسیاری از اجزای دستگاه‌های مختلف سبکی در شعر خاقانی، در خدمت تقویت لحن حماسی این شعر است. مهم‌ترین این عناصر عبارتند از:

- موسیقی شعر مخصوص لحن حماسه (اوزان متناوب‌الارکان، بحرهای مثنی، آوای هجاها و حروف و واژگان، حرکات و سکنات، وقفه)؛
- واژگانی که هم از جهت آوا و هم از جهت معنا، در خدمت لحن حماسی شعرند؛
- تلمیحات و اشارات به داستان‌ها و اسطوره‌های حماسی؛
- تصاویر و ایماژهای خیالی حماسی؛
- مبالغه فراوان در گوشه گوشه شعر، از توصیفات تا افعال و کنش شخصیت اصلی حماسه و نیز قوای متخاصم؛
- جان بخشی و انسان‌پنداری.

- عامل بسیار مهم دیگر در ایجاد لحن حماسی در شعر خاقانی، حرکت و پویایی موجود در شعر اوست؛ شعر خاقانی یکی از پرتحرک‌ترین نمونه‌های شعر کهن فارسی است و حرکت جوهره‌ی اجزای اصلی این شعر (واژگان، صفات، افعال، صورخیال) است. همه‌ی این عناصر نه به تنهایی بلکه به شکل تنی واحد، در خدمت ایجاد لحن حماسه و یا به تعبیر دیگر حماسه‌ی شخصی خاقانی هستند.

یادداشت‌ها:

عادت این داشتم ز طفلی باز/ که برنجم ولی نرنجانم/ همه رنج من از وجود من است/ لاجرم زین وجود نالانم (خاقانی، ۱۳۷۵: ب: ۱۲۲۲)

*- چون تشت میان‌تهی است خاقانی/ زآن راحتها که روح را باید/ چون زخم رسد به تشت بخروشد/ انگشت بر او نهی بیاساید. (همان، ۹۰۲)

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

- ۱- ابرمزا، ام، جی. (۱۳۸۴). **فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی**. ترجمه سعید سبزیان. چاپ هفتم. تهران: رهنما.
- ۲- ارشدنژاد، شهرام. (۱۳۷۷). **فن شعر انگلیسی**. تهران: گیل.
- ۳- اسکلتن، رایین. (۱۳۷۵) **حکایت شعر**. برگردان مهرانگیز اوحدی. تهران: میترا.
- ۴- اسکولز، رابرت. (۱۳۸۷) **عناصر داستان**. چاپ سوم. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: نشر مرکز.
- ۵- انوشه، حسن. (۱۳۸۱). **فرهنگنامه ادب فارسی**. جلد دوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۶- ایرانی، ناصر. (۱۳۸۰). **هنر رمان**. تهران: آبانگاه.
- ۷- براهنی، رضا. (۱۳۸۸). **خطاب به پروانه‌ها**. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- ۸- پرین، لارنس. (۱۳۷۶). **درباره شعر**. چاپ دوم. ترجمه فاطمه راکعی. تهران: اطلاعات.
- ۹- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۰). **در سایه آفتاب**. تهران: سخن.
- ۱۰- پین، جانی. (۱۳۸۹). **سبک و لحن در داستان**. تهران: رسش.
- ۱۱- خاقانی شروانی، افضل‌الدین. (۱۳۷۵ الف). **دیوان**، ج ۱. ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.
- ۱۲- _____. (۱۳۷۵ ب). **دیوان**، ج ۲. ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی. تهران: نشر مرکز.
- ۱۳- دشتی، علی. (۱۳۸۱). **خاقانی شاعر دیر آشنا**. تهران: امیر کبیر.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۱). **با چراغ و آینه**. تهران: سخن.
- ۱۵- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۷). **سخن و سخنوران**. تهران: زوار.
- ۱۶- کابلی، ایرج. (۱۳۷۶) **وزن‌شناسی و عروض**، تهران: آگه
- ۱۷- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۶۸). **رخسار صبح**. تهران: نشر مرکز.

- ۱۸- کندلی هریسچی، غفار. (۱۳۷۴). **خاقانی شروانی. حیات، زمان و محیط او**. ترجمه میرهدایت حصارى. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۹- گری، مارتین. (۱۳۸۲) **فرهنگ اصطلاحات ادبی**. ترجمه منصوره شریف‌زاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۰- لوریان، الکساندر. (۱۳۶۸). **زبان شناخت**. ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده. ارومیه: چاپ انزلی.
- ۲۱- هوف، گراهام. (۱۳۶۵). **گفتاری درباره نقد**. ترجمه نسرين پروینی. تهران: امیرکبیر.
- ب) مقالات:**
- ۲۲- آذرگون، علی. (۱۳۸۴). «دو شاعر زندانی». فصلنامه ادبیات دانشگاه آزاد خوی، شماره سوم، ۱۹۱-۲۰۹.
- ۲۳- آقاجانی، شمس. (۱۳۸۷). «درآمدی بر لحن محاوره در شعر، بایا». شماره ۸ و ۹، صص ۸۷-۸۸.
- ۲۴- ترجانی‌زاده، احمد. (۱۳۷۸). «تأثرات خاقانی از شعرای تازی و پارسی». ساغری در میان سنگستان. به کوشش جمشید علیزاده. تهران: مرکز.
- ۲۵- جودی نعمتی، اکرم. (۱۳۸۶). «زن در آیین شعر فارسی». مطالعات راهبردی زنان. شماره ۳۰، صص ۱۷۹-۲۱۸.
- ۲۶- حسینی، مریم. (۱۳۸۷). «مقایسه تطبیقی سیمای زن در آثار دو شاعر آذربایجانی» ، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه کرمان.
- ۲۷- دشتی، مریم. (۱۳۸۸). «لحن حماسی در قصاید عنصری»، نامه پارسی، شماره ۳۸ و ۳۹، صص ۱۵۰-۱۷۵.
- ۲۸- دودمان کوشکی، علی. (۱۳۹۰). «وصف زندان و احوال درونی در زندان سروده‌های فارسی و عربی». پژوهش‌نامه ادب غنایی، شماره ۱۶، صص ۷۳-۹۸.
- ۲۹- ذوالفقاری، محسن. (۱۳۸۱). «تحلیل انتقادی بر موسیقی شعر خاقانی». مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره پیاپی ۴، صص ۱۰۹-۱۱۸.

- ۳۰- رسمی، سکینه. (۱۳۸۴). «نقد روان‌شناختی تصویرپردازی پرندگان در حبسیه‌های فارسی». نشریه ادبیات دانشگاه تبریز، شماره ۱۹۶، صص ۸۵-۱۰۲.
- ۳۱- روحانی، مسعود. (۱۳۹۱). «حرکت در اندیشه و شعر شفيعی کدکنی». بوستان ادب. سال چهارم، شماره سوم، صص ۴۵-۷۱.
- ۳۲- شجیعی، پوران. «جهان‌اندیشه خاقانی در قصاید خاقانی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال یازدهم، نشریه شماره ۴۲. شماره ۲۳۶-۲۵۳.
- ۳۳- شفيعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۱). «نکته‌های نویافته درباره خاقانی». مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره ۱۸۵، صص ۱-۶.
- ۳۴- شیرى، قهرمان. (۱۳۹۰). «روان‌شناسی ابهام در شعر خاقانی». مجله تاریخ ادبیات، شماره ۶۲/۳، صص ۱۲۳-۱۵۱.
- ۳۵- صحرایی، قاسم. (۱۳۹۰). «لحن، صحنه‌پردازی و فضا‌بزار انتقاد و اعتراض بیهقی». پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، سال سوم، شماره سوم، صص ۷۵-۹۴.
- ۳۶- عطایی، یحیی. (۱۳۸۶). «نگاهی به لحن در عروض فارسی». نامه پارسی، شماره ۴۴ و ۴۵، صص ۶۲-۸۰.
- ۳۷- عمران‌پور، محمدرضا (۱۳۸۴). «عوامل ایجاد، تغییر، تنوع و نقش لحن در شعر». فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۹ و ۱۰، صص ۱۲۷-۱۴۱.
- ۳۸- _____ (۱۳۸۶). «اهمیت عناصر و ویژگی ساختاری واژه در گزینش واژگان شعر». گوهر گویا. نشریه شماره ۱، صص ۱۵۳-۱۷۱.
- ۳۹- مباشری، محبوبه. (۱۳۸۷). «جستاری در باب بازتاب عناصر حماسی در شعر سنایی». فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۶، شماره ۲۲، صص ۱۲۱-۱۵۵.
- ۴۰- مشتاق‌مهر، رحمان. (۱۳۸۶). «بازتاب عناصر حماسی در غزلیات شمس». فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی ارومیه، سال اول، شماره سوم، صص ۱۶۳-۱۸۷.
- ۴۱- میرنوراللهی، سید هادی. (۱۳۸۴). «مانریسم فکری در قصاید خاقانی». ماهنامه حافظ، شماره پیوسته ۲۳، صص ۶۸-۷۰.

۴۲-نوریان، مهدی. (۱۳۸۰). «خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی». نشر دانش،
سال هجدهم، شماره ۳.